

سیاست در اخلاق ناصری

□ دکتر محمد خوانساری
استاد دانشگاه تهران

فرمایید که این بزرگان ما چقدر احترام یکدیگر را یا استادان بزرگ را داشتند. می‌گویند که من در جواب گفتم معانی به آن شریفی از الفاظی به آن لطیفی که گوئی قبائی است در بالای آن دوخته سبز کردن و در لباس عبارتی واهی نصب کردن عین مسخ کردن باشد. این یک نوع مسخ است و هر صاحب طبعی که بر آن وقوف یابد از عیبجوئی و عیبگوئی مصون نماند. همه عیبجوئی از من می‌کنند. عذر دیگر این است که کتاب تهذیب الاخلاق که البته شریفترین باب حکمت عملی را دارد که علم اخلاق باشد اما از دو قسم دیگر خالی است یعنی حکمت مدنی و تدبیر منزل در آن نیست و زنده کردن این دو علم هم لازم است، این دو علمی که بامتداد روزگار انقراض پیدا کرده و تقریباً مهجور شده و من باید این دو علم را هم تا حدی زنده کنم. بنابراین من خودم را ملتزم نمی‌دیدم بترجمه لفظبه لفظ کتاب. البته شکی نیست که خواجه تهذیب را دائم در برابر خودش داشته و به آن مراجعه می‌کرده ولی به آن اکتفا نمی‌کند و از منابع دیگر نیز بهره می‌گیرد و یک کتاب خیلی کامل و رسا و دقیق عرضه می‌کند و آن دو علم دیگر را هم به این کتاب می‌افزاید یکی سیاست مُدُن که از آن تعبیر می‌کند بحکمت مدنی و یکی دیگر تدبیر منزل. البته بنده تکیه‌ام روی همان بحث سیاست است و خواجه در این کتاب، در کتاب سیاست به آثار افلاطون و ارسطو و مخصوصاً به آثار فارابی توجه کامل داشته

چکیده

اخلاق ناصری را خواجه طوسی هنگامی نوشته که در قلاع اسماعیلیه بسر می‌برده و بدرخواست ناصرالدین عبدالرحیم محتشم قهستان این کتاب را تألیف کرده است حاوی: اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مُدُن. و بنظر قاصر بنده در گستره فرهنگ اسلامی کتابی در حکمت عملی باین جامعیت و باین دقت تألیف نشده است.

محقق طوسی همان دقتی را که در کتب علمی بکار می‌برده مثلاً در تحریر اقلیدس مجسطی یا در منطق یا در فلسفه‌های نظری در مسائل حکمت عملی هم، همان دقت نظر را داشته و چقدر بجاست که این کتاب بعنوان متن درسی در رشته‌های فلسفه و الهیات تدریس بشود.

کلیدواژگان

سیاست؛
اخلاق ناصری؛
حکمت عملی.
خواجه طوسی؛
سیاست مدن؛

خواجه خودش در مقدمه تصریح می‌کند که ناصرالدین عبدالرحیم از او می‌خواهد که کتاب تهذیب الاخلاق ابوعلی مُسکویه را بفارسی ترجمه بکند و او امتناع می‌کند و عذر می‌آورد و بعد از تجلیل بسیار از ابن مسکویه از ترجمه کتاب پوزش می‌خواهد. ملاحظه

*** شکی نیست که خواجه تهذیب را دائم در برابر خودش داشته و به آن مراجعه می‌کرده ولی به آن اکتفا نمی‌کند و از منابع دیگر نیز بهره می‌گیرد و یک کتاب خیلی کامل و رسا و دقیق عرضه می‌کند و آن دو علم دیگر را هم به این کتاب می‌افزاید یکی سیاست مُدُن که از آن تعبیر می‌کند بحکمت مدنی و یکی دیگر تدبیر منزل.**

بخصوص فارابی و خودش می‌گوید حکیم ثانی ابونصر فارابی. (معلم ثانی می‌گویند حکیم ثانی هم می‌گویند که فیلسوف اول یا حکیم اول ارسطو و حکیم ثانی را فارابی می‌گویند.) اکثر این مقاله یعنی مقاله سیاست منقول از اقوال و نُکت اوست. امانت را اینجوری رعایت می‌کند. در چند مورد از گفته‌های اردشیر بابکان نقل می‌کند در همین کتاب سیاست. و یا اینکه سیاست از این لحاظ یک بحث فلسفی است ولی خواجه طوسی کلام خودش را با آیات قرآنی و روایات مأثوره و همچنین اشعار زینت می‌بخشد و بحث را اینگونه آغاز می‌کند که آدمی هم در بقای فرد و هم در بقای نوع به دیگران محتاج است. تکامل فرد و به فعل آمدن قوای آن بدون اجتماع ممکن نیست بنابراین انسان بالطبع محتاج به اجتماع است. این در طبیعت انسان است، zoon politicon به تعبیر یونانی، حیوان مدنی الطبع. و این نوع اجتماع را تمدن می‌نامند یعنی باصطلاح شهری‌گری. بعد می‌گوید مردمی که در مدینه اجتماع می‌کنند دارای انگیزه‌های مختلفند: یکی جویای لذت و خوشی یکی طالب شهرت و عنوان و نام‌آوری یکی طالب اندوختن و بسیار حریص و آزمند و پرتلاش، یکی بالعکس هراسان است و بی‌کاره و چون انگیزه‌ها مختلف است تنازع پیش می‌آید تعارض به وجود می‌آید و این درست مخالف تعاون و همکاری است و تعاون شرط بقا و دوام جامعه است. بنابراین نیرویی ضروری است که هرکس را به آنچه که مستحق آن است برساند و متجاوز را

پیش پای خود بنشانند و این نیرو همان سیاست است و تدبیر مُلک. تدبیر مُلک و نوع حکومت البته اقسام خیلی مختلف دارد و جامعه‌ها اقسام گوناگون دارند و همینطوری که هر صفتی و هر عملی یا خیر است یا شر اجتماعات هم یا جامعه خیر هستند و یا جامعه شر. جامعه خیر همان مدینه فاضله است و جامعه شر مدینه ضاله. مدینه فاضله یک قسم بیشتر ندارد اقسام مختلف در آن نیست برای اینکه خیر یکی بیشتر نیست و کثرت در آن راه ندارد اما جامعه شر اقسام بسیار مختلف دارد که اساساً ۳ قسم است: یکی جامعه جاهل و نادان که تقریباً از عقلانیت و به کار گرفتن نطق و خرد محرومند و عوامل دیگری غیر از عقل بر آنها سیطره دارد و یکی جامعه فاسق که محفوظ از فارابی است و معلوم است در این جامعه، افراد آن جامعه اگرچه از عقل برخوردارند اما عقل را در استخدام شهوت پست به کار می‌گیرند؛ عقل ابزاری است برای میل به شهوات. سوم جامعه ضال و گمراه. حالا می‌دانید که خواجه طوسی در دوره مغول زندگی می‌کرده و آن خونخواری‌ها و آدم‌کشی‌ها را می‌دیده و مدتی هم خودش در دستگاه هلاکو بوده و بعد که از قلاع اسماعیلیه بیرون می‌آید و البته تا آنجایی که در توان داشته از قتل و عام جلوگیری می‌کرده بحدی که مقدورش بوده ولی بهرحال روحیه مغول هم معلوم است و این است که خواجه در حکمت مدنی برای ارضاء خاطر خودش از جامعه‌های موجود چشم می‌پوشد و پناه می‌برد به یک جامعه ایده‌آل به یک اتوپیا و جامعه‌ای که البته تحقق آن در عالم خارج خیلی خیلی مشکل و منعصل است یعنی، همان اتوپای افلاطون، البته با توجه به معتقدات اسلامی. مدینه‌ای که به دست حکیم کامل اداره بشود یعنی حکیم حاکم باشد و بعبارت دیگر حکومت حکمت. البته حکمت فقط دانستن یک سلسله مطالب نظری نیست و حکیم باید آن حکمت عملی را در خودش تسحق ببخشد مجموعه فضائل و مکارم باشد یک فیزیسین (فیزیکدان) تهذیب اخلاق از آن انتظار نیست یک شیمی‌دان همچنین ولی حکیم، حکیم کامل، آن است که فضائل و محامد اخلاقی را هم در خودش تحقق بخشیده باشد، بطوریکه در تعریف فلسفه خود خواجه در

اول می‌گوید، (الان به ما بگویند که فلسفه را تعریف بکنید بفارسی، ما چه چیزی می‌توانیم تعریف بکنیم؟) حکمت در عرف اهل معرفت عبارت است از دانستن چیزها چنان که باشد علی‌ما هی علیه و اقدام نمودن به کارها چنان که شاید که نظر با عمل جمع کردیم و همینطوری که ابن سینا گفته استکمال نفس هم در جانب نظر و هم در جانب عمل هر دو با هم توأم باشد یا چنین حکیمی بایستی که عهده‌دار اداره مملکت باشد.

آن وقت سیاست را با کلام اسلامی و مخصوصاً با کلام شیعی جمع می‌کند و همچنین معنویت و روحانیت و اخلاق و...؛ یعنی سیاست در نظر خواجه یک امر خشک و سکولار و لائیک نیست. با سیاست ماکیاوولی همانطور که حضرت آیت‌الله اشاره فرمودند فرستگها فاصله دارد این کجا و آن کجا. کتابهایی که درباره سیاست نوشته شده، ارباب معرفت در مجلس زیادند فضلا، دانشمندان، اهل فلسفه در بین خانمها و آقایان محترم، ملاحظه فرمودند کتابهایی که در سیاست هست معمولاً در این کتابها بحثی از محبت و همدردی و شفقت و احسان نیست فووقش اجرای عدالت و تعمیم عدالت و جلوگیری از تجاوز است در کتابهای سیاست. ولیکن خواجه هدف را از عدالت بالاتر می‌داند و اصلاً یک فصل، فصل دوم کتاب را اختصاص می‌دهد به محبت اصلاً عنوان فصل محبت است یعنی یک جامعه ایده‌آلی که همه یکدیگر را دوست بدارند مشوق هم باشند غمخوار و یار و دوست همدیگر باشند و این فصل بسیار بسیار خواندنی است و بیاناتی موشکافانه و روان‌شناسانه درباره محبت و دوستی با مولانا همنواست که:

از محبت نار نوری می‌شود

وز محبت دیو حوری می‌شود

از محبت سرکه‌ها مل می‌شود

وز محبت خارها گل می‌شود

با اجازه عین عبارت خود خواجه را بخوانم. می‌گوید:

جماعتی از قدمای حکما در تعظیم شأن محبت مبالغتی عظیم کردند و گفته‌اند که دوام همه موجودات بسبب محبت است و هیچ موجودی از محبتی خالی نتواند بود. البته محبت اقسام گوناگون و مراتب گوناگون دارد. محبت

حاکم یعنی رئیس مدینه نسبت به زیردستان باید محبتی پدراانه باشد یعنی نسبت به آنان شفقت و مهربانی داشته باشد و در تربیت آنها و جذب خیر برای آنها و دفع شر از آنها کوشا باشد. محبت رعیت نسبت به حاکم باید محبت پسرانه باشد و محبت خود افراد به یکدیگر محبت برادرانه. پس محبت حاکم محبت ابوت و محبت مردمان نسبت به آن نبوت و محبت خود افراد به یکدیگر اخوت است. و اگر محبت در رابطه افراد حاکم باشد عدالت بطریق اولی حاصل است یعنی هر جا محبت باشد بین افراد عدالت هم خودش هست؛ بینشان عموم و خصوص مطلق است. ولی اگر عدالت باشد لازم است که محبت هم موجود باشد: ربنا عاملنا بفضلک و لا نعاملنا بعدلک.

*** خواجه طوسی در دوره مغول
زندگی می‌کرده و آن خونخواری‌ها
و آدم‌کشی‌ها را می‌دیده و مدتی هم
خودش در دستگاه هلاکو بوده و بعد
که از قلاع اسماعیلیه بیرون می‌آید و
البته تا آنجایی که در توان داشته از
قتل و عام جلوگیری می‌کرده بحدی
که مقدورش بوده ولی بهرحال
روحیه مغول هم معلوم است.**

احسان برتر از عدالت است. ریاست عظمی در مدینه صورتهای گوناگون دارد و ریاستی که از همه کاملتر است عبارت است از ریاست حکمت یعنی حاکم، حکیم باشد و این ریاست عظمی چندین شرط دارد و رئیس باید واجد این شرایط باشد: اول حکمت، که غایت همه غایبات است، دوم تعقل و خرد که راهی است به حکمت، سوم حسن اقتناع و تخیل که از شرایط تکمیل یعنی رئیس مدینه باید سخنور قابلی باشد و قدرت اقتناع داشته باشد و خطیب مبرز باشد و همچنین قدرت تخیل هم داشته باشد برای اینکه همه مردم اهل برهان نیستند و با تخیل و سخنان شاعرانه و ادیبانه و تشبیه و تمثیل مردم بهتر اقتناع می‌شوند تا با مطالب برهانی خشک و عقلانی؛

چهارم قوت جهاد داشته باشد و بوسیله آن بتواند از مهاجمان به مدینه مانع بشود. آن وقت اینگونه سیاست یا ریاست را ریاست حکمت می‌خوانند. بعد دیگر احتمالات گوناگون و صور مختلف ریاست را شرح می‌دهد و بالاخره به اینجا می‌رسد که کاملترین نوع ریاست حکمت، این است که حاکم مؤید باشد بوحی الهی؛ خودش کامل باشد تا بتواند دیگران را کامل بکند خودش مخاطب انک لعلی خلق عظیم باشد تا بتواند بوظیفه مکارم الاخلاق قیام بکند. این شخص را در تعبیر قدما صاحب ناموس گفته‌اند و آنچه را وضع می‌کند ناموس الهی و در تعبیر محدثان او را شارع می‌نامند و آنچه را بنیان می‌نهد شریعت. البته لازم نیست که در هر قرنی در روزگاری صاحب ناموس وجود داشته باشد یعنی شارع، برای اینکه یک وضع برای ادوار و قرون متمادی کافی است. ولی در هر روزگاری مدبر لازم است تا بحفظ ناموس قیام بکند و مردمان را به اقامت مراسم آن تکلیف بکند و او را ولایت تصرف بود در جزئیات برحسب حکمت و مصلحت بنابراین برای اجرای احکام به انسانی نیاز است که مؤید باشد بتأیید الهی. همین جا حضرت آیت الله اشاره فرمودند که در خطاب به ائمه می‌گوییم و انتم ساسة العباد. باز به نکته ظریفی اشاره می‌کند و آن این است که ارباب صناعات مختلف در صناعات خودشان نظر به خیر و شر ندارند مثلاً کسی دستش مجروح شده خونریزی دارد پیش طبیب می‌رود.

*** بالاخره به اینجا می‌رسد که کاملترین نوع ریاست حکمت، این است که حاکم مؤید باشد بوحی الهی؛ خودش کامل باشد تا بتواند دیگران را کامل بکند خودش مخاطب انک لعلی خلق عظیم باشد تا بتواند بوظیفه مکارم الاخلاق قیام بکند.**

طبیب او را بخیه می‌زند جراحی و پانسمان می‌کند ولی نظر به این ندارد که این دست را سالم بکند. یا حالا بنده می‌گویم سازنده کارد و شمشیر و بیل و تیشه و امثال اینها در اندیشه او نیست که این آلات با چه معدنی به کار

گرفته می‌شود؛ به این التفات ندارد که با این تیشه هیزم می‌کنند یا دیوار مردم را. اما حاکم حقیقی به نتایجی که از هر چیز بر می‌آید توجه دارد و خلاصه خیر و شر و مصلحت و مفسده اجتماع کاملاً برای او مطرح است یعنی در حد اعلاء دارای قضاوت‌های ارزشی است.

و از این جهت سیاست مُدُن مشرف و حاکم بر همه صناعات است. نسبت این صناعت یعنی سیاست مُدُن به سایر صناعات مثل نسبت متافیزیک است به علوم مختلف. حاکم مدینه مانند طبیب مشفق است که مزاج اجتماع را به اعتدال می‌آورد و از انحرافات آن مانع می‌شود و اجتماع بمنزله یک پیکر است. سعدی هم (که درست معاصر یکدیگرند) گفته افراد، اعضاء و جوارح یک پیکرند و حاکم مثل طبیب مراقب که همه اعضاء سالم باشند و خدمتگزار یکدیگر باشند. مولوی هم می‌گوید:

ما طبیبانیم شاگردان حق

بهر قلمز دید ما را فنفلق

آن طبیبان طبیعت دیگرند

که به دل از راه نبضی بنگرند
این بود مختصری از برداشت خواجه درباره سیاست مُدُن و البته با یک ایده‌ال خیلی خیلی بالا و در یک افق خیلی وسیع که تحققش واقعاً در زمان قیام حضرت قائم امکان‌پذیر است. و اما باید سعی بکند هر اجتماعی (در قله خیلی رفیع‌ای که به آنجا چشم دوخته) که به اندازه توان خودش به آن جامعه ایده‌آل نزدیک باشد و بالاخره چند قدمی به سوی آن جلو برود. یکی از بزرگان در یک مجلسی می‌خواست سخن بگوید و آن کسی که معرف بود مثل اینکه جا تنگ بود مثل اینکه اسم حضرت قائم را می‌آوردند. اشخاص جلو می‌آیند. گفت که خدا رحمت کند کسی را که از آنجایی که نشسته دو قدم جلوتر بیاید و آنها آمدند. بعد آن سخنور که عالم بزرگی بود گفت حق مطلب را ایشان ادا کرد دیگر من حرفی ندارم بزنم. اگر هر کس دو قدم بیاید جلو تمام امور اصلاح خواهد شد خیلی عذر می‌خواهم از تصدیقی که خدمت حضار محترم دادم.

* * *